■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران ■ مدیر مسؤول: سید علیرضا شریفی ■ نخستین موسسه فرهنگی مطبوعاتی کشور دارای گواهینامه بین‌المللی ISO9001:2008

جام جم

■ شاپا: ISSN۱۷۳۵-۳۶۳۷
■ پایگاه اطلاع‌رسانی: www.jamejamdaily.ir
■ پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir

■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، شماره ۱۲۹
■ تلفن: ۲۳۰۰۴۰۰۰ - ۰۲۱ ■ دورنگار تحریریه: ۲۲۲۲۶۲۵۲
■ سازمان شهرستان‌ها: ۴۵۸۹۷ ■ کد پستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳
■ امور مشترکین: ۴۴۲۰۲۹۳۰ ■ سازمان آگهی‌ها: ۲۳۰۰۴۰۳۲
■ پیامک: ۳۰۰۰۱۱۲۴۰ ■ روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲
■ چاپ: به‌صورت همزمان در تهران و شهرستان‌ها (چاپخانه‌های روزنامه جام‌جم)

چهارشنبه ۵ تیر ۱۳۹۸ | ۲۲ شوال ۱۴۴۰ | ۲۰ صفحه | سال بیستم - شماره ۵۴۱۶ | استان تهران و البرز ۲۰۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۰۰۰ تومان | Wednesday - 2019 June 26

حدیث روز: بحارالانوار

امام رضا(ع):
آن‌که کار را از راهش بجوید، نمی لغزد و اگر بلغزد راه چاره در پیش رو دارد.

پلک احساس: مولانا

قصد کنی بر تن من شاد شود دشمن من
وانگه از این خسته شود یا دل تو یا دل من

امروز در تاریخ:

- روز جهانی مبارزه با مواد مخدر
- روز جهانی حمایت از قربانیان شکنجه
- اختراع سینمای ناطق توسط جان سابتیل آمریکایی (۱۹۲۷م)
- امضای منشور سازمان ملل متحد در سانفرانسیسکو (۱۹۴۵م)

اوقات شرعی:

اذان ظهر: ۱۳/۰۷ | غروب آفتاب: ۲۰/۲۴
اذان مغرب: ۲۰/۴۵ | نیمه‌شب شرعی: ۰۰/۱۴
اذان صبح (فردا): ۴/۰۴ | طلوع خورشید (فردا): ۵/۵۰

پیش‌بینی آب و هوا پنجشنبه

تهران	ارومیه	اهواز	بوشهر	بجنورد	زنجان	زاهدان	قزوین
۳۶ / ۲۶	۳۳ / ۱۷	۴۹ / ۲۸	۳۶ / ۲۸	۳۳ / ۱۸	۳۱ / ۱۳	۳۶ / ۲۲	۳۶ / ۱۷

حکمت ۵۳: نهج‌البلاغه

سخاوت آن است که تو آغاز کنی، زیرا آنچه با درخواست داده می‌شود یا از روی شرم یا از بیم شنیدن سخن ناپسند است.

مقطع حساس‌کنونی

حکایت مادرشوهر مرجان

(قسمت اول)

امید مهدی‌نژاد
طنزنویس

در اواخر دوران سلجوقیان جنب پمپ‌بنزین خانواده‌ای می‌زیست که تنها یک فرزند پسر داشت. وقتی پسر خانواده به سن بلوغ جسمی رسید و تصمیم گرفت ازدواج کند، مادر وی به وی گفت: ای پسر، ما از دار دنیا فقط همین تو یکی را داریم و می‌ترسیم که تو را از دست بدهیم. اجازه بده همسر آینده‌ات را ما انتخاب کنیم. پسر گفت: من معتقدم هر انسانی خود باید همسر آینده خود را انتخاب کند. اما حالا که شما این‌طور می‌گویید چشم. از فردای آن‌روز مادر پسر دفترچه‌ای درست کرد و نام و مشخصات کلیه دخترهای همسایه و فامیل را در آن نوشت و یکی‌یکی به در خانه آنها رفت و با آنها مذاکرات فشرده‌ای کرد و در جلوی موارد آماده ازدواج تیک گذاشت. پس از تکمیل دفترچه، به همراه پسر با گل و شیرینی برای خواستگاری به خانه تک‌تک آنها رفتند.

پسر با اجازه بزرگ‌ترها با تک‌تک دخترها صحبت کرد اما با هیچ‌یک از آنها به تفاهم نرسید. سه ماه بعد، پس از پایان مذاکرات، پسر به مادر گفت: ای مادر، من به حرف تو گوش کردم، اما دیدی که با هیچ‌یک از گزینه‌های روی میز و زیر میز به تفاهم نرسیدم. حالا بیا برعکس. اجازه بده من همسر آینده خود را انتخاب کنم. مادر اجازه داد. فردای آن‌روز پسر به‌همراه دختری به خانه آمد. مادر پسر گفت: ای پسر، این کیست؟ پسر گفت: نام این دختر مرجان است و من می‌خواهم با او ازدواج کنم.

مادر پسر گفت: ندیده و نشناخته؟ پسر گفت: من تحقیقات بسیار کرده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که او از هر لحاظ برای من مناسب است و با وجود او همه مشکلات من حتی مشکل آب خوردنم حل می‌گردد. مادر پسر با تصمیم پسر موافقت کرد و پسر و مرجان پس از شش‌شب و هفت‌روز جشن و پایکوبی در یکی از هتل‌های بالای شهر با هم ازدواج کردند و به سر خانه و زندگی خود رفتند.

با توجه به این‌که ماجرای زندگی پسر و مرجان در این برهه حساس کنونی، ماجرایی دنباله‌دار است، ادامه این ماجرا را در شماره بعدی روزنامه، در همین مکان بخوانید.

کافه میرداماد

گفت‌وگو با مائده طهماسبی، بازیگر درباره آداب سفر

جاده صدا می‌زند قدم‌های تو را

طاهره آشیانی
روزنامه‌نگار

دیده‌اید بعضی‌ها چقدر راحت راهی سفر می‌شوند؟ یک چمدان کوچک که داخلش وسیله‌های ضروری و مورد نیاز روزانه است. بعضی هم هستند برای سفر باید روزها برنامه‌ریزی کنند، بستن چمدانشان چند روزی طول می‌کشد، گاهی چیزهایی با خود می‌برند که شاید اصلا به کارشان نیاید، بیشتر از این که به فکر جاهای دیدنی سفر باشند، جای خواب و استراحت برایشان مهم است. می‌دانید فرق این دو گروه با هم چیست؟ اولی رهاست از همه قید و بندها و ذهن سیالی دارد و گروه دوم چسبیده به یک مکان خاص، ترسیده از این که نکند از دست بدهد، امنیت روانی، جانی، مالی و....

مائده طهماسبی، عاشق سفر است. سفر، بخش حذف نشدنی از زندگیش است. به گفته خودش از ۱۹ سالگی کوله را بسته و راهی شده. رفته به آلمان تا درس بخواند اما در کنار تحصیل، بسیار سفر کرده و حالا شده آن پخته‌ای که می‌توان با او درباره مفهوم و چرایی سفر هم‌صحبت شد. او و همسرش؛ فرهاد آئیش هنوز هم در سفرند، می‌روند تا از همه قید و بندهایی که آنها را به روزمرگی وادار می‌کند، آزاد شوند. روزهای تابستان که بچه‌ها تعطیلند و اوقات فراغت بیشتر است و آب و هوا هم سر سازش بیشتری دارد و گاه و بی‌گاه نمی‌بارد وقت خوبی است برای سفر. این روزها مردم زیاد سفر می‌روند و نکته جالب اینجاست که شمال کشور بیشترین مسافر را دارد. بیشتر ایرانی‌ها دوست دارند، تابستان چند روزی شمال باشند و به اصطلاح تنی به آب بزنند و خستگی از تن به در کنند و دوباره برگردند سر خانه و زندگی‌شان.

دل به دریا بزن!

از تجربیات طهماسبی استفاده می‌کنم و از او می‌پرسم، مقصد گردشگری یا سفر را چگونه می‌توان انتخاب کرد که بیشتر آنها به شمال ختم نشود.

این بازیگر می‌گوید: در همه جای دنیا، رفتن به مکانی که دریا و ساحل دارد، برای سفر در اولویت است به‌خصوص اگر این سفر برای استراحت باشد. شمال ایران دریا و جنگل دارد و هوایش مطبوع و خنک است پس نباید ایراد گرفت چرا مردم به شمال می‌روند. این سفرها برای قشر متوسط جامعه و کارمندها بسیار مناسب است چون می‌توانند با هزینه کمی راهی شمال شوند و حتی یکی دو روزی در چادرهای مسافرتی اقامت کنند و لازم نباشد هزینه اقامت در هتل یا خانه‌های اجاره‌ای را بدهند. این جور سفرهای ارزان و آسان در همه دنیا باب است. فقط نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است امکاناتی که دولت و مسؤولان گردشگری برای مسافران فراهم کرده‌اند خیلی محدود است و اتوبان شمال بعد از چند دهه هنوز به بهره‌برداری نرسیده. از آن طرف مسافرانی که به شمال کشور می‌روند اصلا رعایت نمی‌کنند و مثلا زباله‌هایشان را در همه جا پخش می‌کنند و الان شمال تبدیل شده به یک زباله‌دانی بزرگ! چرا با این همه هشدار و تذکر، مردم همچنان آشغال‌های خود را در طبیعت رها می‌کنند. این موضوع آن‌قدر زیاد است که حتی به فکر آینده بچه‌های خود هم نیستند و به این فکر نمی‌کنند که طبیعت و محیط زیست باید برای بچه‌ها، نوه‌ها و حتی نتیجه‌هایشان حفظ شود. مردم فعلا با فرمان ضرب‌المثل: دیگی که برای من نمی‌جوشد تویش سر سگ بجوشد.... پیش می‌روند و خودخواهانه محیط زیست را نابود می‌کنند.!

این را هم بگویم اگر می‌خواهیم مردم را تشویق کنیم که به دیگر نقاط کشور سفر کنند ابتدا دولت باید زیرساخت‌های گردشگری آسان را در آن نقاط مهیا کند. مثلا الان کسی بخواهد به کاشان، کرمان یا یزد برود در این گرما کجا باید چادر بزند و کدام پارک‌ها و دیگر نقاط شهر سرویس بهداشتی و امکانات ساده‌ای برای اقامت چند روزه دارد که مردم بتوانند آنها را برای مقصد سفر انتخاب کنند.

سفر تفریحی یعنی چی؟

طهماسبی سفرها را تقسیم‌بندی می‌کند و می‌گوید: در همه جای دنیا سفرها انواع مختلف دارند، تفریحی که برای استراحت است، تحصیلی، آموزشی، تجاری و... در کشور ما سفرهای تفریحی علاقه‌مندان زیادی دارد. اما راستش را بخواهید ایرانی‌ها با مفهوم و چگونگی این سفر آشنا نیستند. در کشورهای دیگر مردم به سفر استراحت و تفریحی می‌روند تا خستگی به در کنند. مثلا می‌روند کنار دریا، اگر در هتل اقامت دارند، تمام روز یا بخشی از شب را کنار دریا یا استخر سپری می‌کنند، کتابی با خود می‌برند یا پخش کننده موسیقی. می‌روند برای استراحت مطلق. دیگر به خرید و پاساژگردی و بازارگردی نمی‌روند. اما در ایران انگار مردم توی ذهنشان بخشی را برای استراحت مطلق در نظر نگرفته‌اند. می‌روند شهری که دریا دارد اما به جای استفاده از این تفریح طبق عادت می‌روند داخل شهر و به پاساژها و مراکز خرید سر می‌زنند و بیشتر وقت خود را آنجا سپری می‌کنند برای همین دوباره خسته به خانه و سر کار خود برمی‌گردند! برای سفر تفریحی حتی نباید به دیدن موزه‌ها و بناهای تاریخی و... رفت چون انرژی زیادی از آدم می‌گیرد. اما ما ایرانی‌ها معمولا می‌خواهیم با یک تیر چند نشان بزنیم و سفرهای مختلف را با هم قاطی می‌کنیم.

ذات سفر یعنی حرکت

مائده طهماسبی معتقد است کسی که سفر به سبک زندگی او تبدیل می‌شود، آدمی است که دل به هیچ چیز نمی‌بندد و خودش را مقید هیچ چیز نمی‌کند. سفر انگیزه درونی قوی می‌خواهد. مسافر دائمی که باشی آن‌قدر از همه قیدها رها می‌شوی که نه دیگر مردم را قضاوت می‌کنی و نه در برابر شرایط سخت نق می‌زنی نه زیاده‌خواهی و نه جاه‌طلب. مسافر به جاده می‌زند تا با مردم و فرهنگ‌های مختلف آشنا شود. هر چقدر آگاهی‌ات درباره جهان و آدم‌های پیرامونت بیشتر شود، زندگی برایت ساده‌تر می‌شود چون یاد می‌گیری خودت را با شرایط سازگار کنی و وابسته به مکان و ابزار نباشی. مثلا این روزها همه ما به نوعی وابسته به اینترنت هستیم، مسافر که باشی یاد می‌گیری که برخی روزها در برخی مکان‌ها که اینترنت در دسترست نیست، مضطرب نشوی و بدون آن هم زندگی کنی و لذت ببری. ذات سفر یعنی حرکت و همین سفر را زیبا کرده است، ذهن ما یاد گرفته به داشته‌هایش عادت کند؛ داشته‌هایی که اگر نباشند ما دچار اضطراب و استرس زیادی شده و حتی بیمار می‌شویم. سفر که زیاد بروی ذهنت یاد می‌گیرد که عادت نکند. به تغییر عادت می‌کند و این بهترین هدیه سفر به آدم‌هاست.

بازیگر، فیلم ماهی‌ها هم عاشق می‌شوند، می‌گوید: اما همه مردم عادت به سفر ندارند. برخی سفر کردن برایشان خیلی سخت است. علاقه یا بی‌علاقگی به سفر به انگیزه‌های درونی و شرایط تربیتی افراد در خانواده و محیط بستگی دارد. اما به نظرم برگ برنده دست کسانی است که علاقه‌مند به سفرند. این گروه همیشه حتی آماده مرگ هستند چون مرگ هم یک جور دل بریدن و سفر است.

شرط ضمن عقد زنان سعودی

زنان عربستانی می‌توانند حق رانندگی را جزو شروط ضمن عقد ازدواج قرار دهند. به گزارش ایسنا، با گذشت یك سال از اعطای حق رانندگی به زنان در این کشور، هنوز تعداد زنان سعودی که رانندگی می‌کنند در مقایسه با مردان بسیار اندك است. در عربستان سعودی زنان می‌توانند تعهداتی را حین ازدواج با توافق دو طرف وارد مفاد عقدنامه ازدواج کنند. زنان سعودی در عقدنامه‌های خود به طور معمول حق داشتن خانه، استخدام خدمتکار، حق تحصیل یا کار کردن را جزو شروط ضمن عقد ذکر می‌کنند.

ولی از زمان اعطای حق رانندگی به زنان در عربستان، زنان جوان هنگام ازدواج حق رانندگی را نیز در شروط ضمن عقد درج می‌کنند. عربستان تا سال ۲۰۱۸ میلادی تنها کشور جهان بوده که زنان در آن از حق رانندگی محروم بودند.

فُك دریایی آوازه‌خوان

به‌رغم توانمندی‌های مختلف حیوانات، آنها قادر به تقلید کردن از انسان‌ها در زمینه خواندن و درك مضامین موسیقی نیستند. اما برای اولین بار فك دریایی، آواز خواندن را یاد گرفته است. به گزارش مهر، محققان اسکاتلندی برای اولین بار توانسته اند تقلید کردن از صدای انسان را به فك‌های دریایی بیاموزند و این جانور حتی توانسته برخی ملودی‌های معروف را بازخوانی کند. پژوهشگران معتقدند کشف روش‌های آموزش تقلید از صدای انسان به حیوانات می‌تواند به شناسایی و درك بهتر علل اختلالات تکلم در انسان‌ها نیز کمك کند.

در جریان تحقیقی که در این زمینه در دانشگاه سنت اندروز انجام شده، سه فك دریایی جوان که از زمان تولد تحت کنترل بوده‌اند، آموزش‌هایی را برای تقلید از صدای انسان دریافت کرده و در نهایت توانسته اند آهنگ مشهور فیلم جنگ ستارگان و برخی موسیقی‌های کودکانه را زیر لب بازخوانی کنند. البته محققان هنوز پی نبرده اند فك‌های دریایی چگونه می‌توانند مدل‌های اصوات موسیقی در حال نواخته شدن را درك و در ذهن خود کپی کنند. تقلید فك‌های دریایی از اصوات موسیقی هنوز کامل و دقیق نیست و پژوهشگران در تلاش برای ارتقای آن هستند.

خودنویس

من یک شبه نظامی کامبوجی بودم

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

می خواستیم هم نمی شد، بیرون رفتن را می‌گویم، توی خرماپزان بم، یک وقت‌هایی آسفالت خیابان را خمیر می‌کرد و بارها کاست‌های سونی و ماکسل افتخاری ام را توی ماشین مچاله کرده بود.

مادرم می‌گفت گرما زده می‌شوید، یک مشکل دیگر هم بود خلوتی خیابان‌ها در ظهر.

یک خلوتی می گویم یک خلوتی می شنوید.

رسما وسط کوچه یکی سر یکی دیگر را می‌برید هیچ‌کس تا حدود سه و چهار بعد از ظهر نمی‌فهمید کارکی بوده است.

پدرم حدود ساعت یک از سرکار می رسید. مادرم تا بیاید ناهار ما را داده بود.

تا دستی بشوید و لباسی عوض کند سینی ناهارش که شامل یک بشقاب غذای روز، یک پیاله ماست، یک بشقاب خرما و سبزی‌خوردن بود را مادرم تیار می کرد.

ما هرچند غذامان را خورده بودیم اما هر کدام‌مان حداقل یک قاشق از غذای پدر سهم داشت.

آن موقع هنوز دندانپزشکان به این نتیجه نرسیده بودند که استفاده از قاشق مشترک ممکن است برای دندان‌ها مشکلاتی ایجاد کند و ما هم بچه بودیم و دهان بچه هم که گل است.

بعد پدر رادیو را روشن می کرد و وقت خوابش بود. ما هم باید می‌خوابیدیم یا حداقل ادای خواب در می‌آوردیم.

پدرهای کویری اتفاقا خیلی دوست دارند کولر همیشه روشن باشد.

در بادگیرترین نقطه پرتاب باد کولر دراز می‌کشید و یک شمد دست باف یزدی می‌کشید رویش و پیچ رادیوی گروندیکش را می‌پیچاند تا برسد به این تیتراژ: انجز وعده و نصر عبده.

من عاشق بوی چادر نماز مادرم بودم، بوی تسبیح چوبی می داد.

بوی موهای شامپوی سیب خورده.

بوی سدر و حنا.

همان را می‌کشیدم روی سرم و گوش می‌سپردم به اخبار.

خدا می داند توی آن محدوده شیری رنگ و محدود که خلوت‌ترین جای جهان بود فکر تا کجاها که نمی‌رفت.

من بودم و گل‌های ریز فلفل نمکی که ستاره‌های جزیره شیری رنگ و خنک من بود.

الان که خودم را تصور می کنم از بیرون مثل تپه‌ماهورهای کویری بودم با شن‌های روشن که باد کولر هر از گاهی شکلم را عوض می کرد و پستی بلندی‌های حجم تنم دستخوش تغییر می‌شد.

مثل بادهای ۱۲۰روزه سیستان و آخ که ذهن به کجاها که پر نمی‌کشید؟! رادیو می گفت: شبه نظامی‌های کامبوج در حمله سربازهای حکومتی کشته و مجروح شدند و من مشامم پر می شد از عطر باروت و بامبو و گل و لای لباس‌های یک شبه نظامی کامبوجی.

رادیو می گفت: قیمت نفت برنت دریای شمال برای تحویل آگوست به بشکه‌ای ۱۶دلار رسید و من می شدم رئیس‌جمهوری که از شنیدن این خبر کیف می کند و به رئیس دفترش می گوید آب هندوانه بیاورد.

یک وقت‌هایی صبر می کردم پدر خوابش ببرد و می گریختم به آبتنی و لذت، یک وقت‌هایی هم زیر همان چادر نماز در ازدحام بوها و کلمه‌ها و خنکای معطر پوشال کولر خوابم می برد.

همه آن روزها گذشت.

من نه یک شبه نظامی کامبوجی شدم نه رئیس جمهور.

من یک نویسنده ام که دارم بعد از ۳۰ سال خاطره آنها را می نویسم.